

ساد - پازولینی

رولان بارت | رامین اعلائی



سالو، فاشیست‌ها را پسند نمی‌افتد. از سویی دیگر، از آن رو که ساد برای برخی/عده‌ای از ما به میراثی ارزشمند بدل شده، بسیاری فریاد بر خواهند آورد که: ساد کاری به کار فاشیسم ندارد! در این بین جماعت باقی‌مانده، که نه فاشیست‌اند و نه طرفدار ساد (Sadean)، عقیده‌ای سر راست و راسخ دارند که به موجب آن ساد را خسته‌کننده می‌یابند. به همین علت فیلمی که پازولینی ساخته هیچ کدام از دو طرف را راضی نمی‌کند [نه فاشیست‌ها و نه طرفداران ساد]. با این حال، کاملاً واضح است که این فیلم درست به هدف زده است. اما کدام هدف؟

در سالو، نکته‌ی تاثیرگذار پایبندی به متن است. پازولینی صحنه‌ها را بر اساس متن فیلمبرداری کرده است، آن گونه که ساد توصیف کرده (نمی‌گویم «نوشته») است. به همین دلیل این صحنه‌ها واجد زیبایی غم‌بار، منجمد و مذهبی صفحات دایره‌المعارف‌ها هستند. کسی را به مدفوع خوردن وادار کردن؟ چشم درآوردن؟ در داخل غذا سوزن گذاشتن؟ همه‌ی این‌ها را می‌بینید: بشقاب، مدفوع، بسته‌ای پر از سوزن، غذا. به قول معروف، فیلم هیچ چیزی کم نگذاشته است. در نهایت این جهان پازولینی نیست که با چنین دقتی عریان شده، بلکه نگاه ماست که عریان می‌شود: نگاه ما پاک عریان شده، و این تأثیر متن است. در فیلم پازولینی، نمادگرایی وجود ندارد (که به باور من این امر کاملاً خواسته‌ی اوست): از سویی قیاسی خام (فاشیسم، سادیسیم) و از سوی دیگر متن، متنی بی‌نهایت دقیق، مصر، آشکار، صیقل خورده همچون یک نقاشی بدوی: قیاس و متن، اما بدون هرگون نمادی، استعاره، تفسیر (همان زبان تئورما، لیک [در اینجا] زبانی فخیم).

با این حال، این متن دارای جلوه‌ای عجیب و غیر منتظره است. می‌توان باور داشت که متن در خدمت حقیقت است، در

خدمت واقعیت. به هیچ روی: متن ابژه‌های آگاهی ما را که باید براساس آن‌ها موضع بگیریم تحریف می‌کند. پازولینی با وفادار بودن به متن صحنه‌های سادی فیلم، به نقطه‌ی تحریف ابژه‌ی فاشیسم و ابژه‌ی ساد می‌رسد؛ و این دلیل خوبی است که سیاست‌مداران و طرفداران ساد برافروخته‌اند و فیلم او را رد می‌کنند.

طرفداران ساد (خوانندگان سرخوش از نوشته‌های او) هرگز ساد را در فیلم پازولینی نخواهند یافت. دلیل این امر کلی است: ساد را به هیچ وجه نمی‌توان بازنمایی کرد. درست همانگونه که هیچ پرتره‌ای از ساد وجود ندارد (به جز یک تصویر خیالی از او)، ارائه‌ی هیچ تصویری هم از جهان ساد ممکن نیست: ارائه‌ی تصویری از جهان ساد، به دلیل تصمیم قاطعانه‌ی خودِ سادِ نویسنده، به طور کامل به نفع قدرتِ نوشتار کنار گذاشته شده است. و اگر چنین است، بی‌شک توافقی ممتاز مابین نوشتار و فانتاسم وجود دارد: هر دو گسسته و ناکامل هستند؛ فانتاسم رؤیا نیست، اعوجاج هم داشته باشد یا نه، از پیوستگی داستان پیروی نمی‌کند؛ و نوشتار نقاشی هم نیست، کمال ابژه‌اش را دنبال نمی‌کند: فانتاسم را تنها می‌توان به صورت متن نوشت، و نه به شکل توصیفی. به همین دلیل است که ساد هرگز نمی‌تواند در قالب سینما پذیرفته شود، و از نقطه نظری سادی (از نقطه نظریک متن سادی)، پازولینی تنها می‌توانست مرتکب یک خطا شود – کاری که لجوجانه انجام داد (برای پیروی کردن از متن می‌بایست لجوج بود).

از نقطه نظر سیاسی، ساد نیز در اشتباه بود. فاشیسم بسیار جدی است و خطری است موذی که نمی‌توان با قیاسی ساده سر و تهش را هم آورد، اربابان فاشیست «به سادگی» تکیه بر جای عیاشان می‌زنند. فاشیسم ابژه‌ایست قهری: ما را وا می‌دارد که به شکلی دقیق، تحلیلی و فلسفی به سراغش برویم. نهایت کاری که هنر می‌تواند با آن انجام دهد، اگر با آن سر و کار داشته باشد، باورپذیر ساختن فاشیسم است، نمایش دادن (ثابت کردن Demonttrer) این که فاشیسم چگونه اتفاق می‌افتد و نه نشان دادن آنچه فاشیسم بدان شبیه است (Montrer)؛ کوتاه آنکه من هیچ روشی بهتر از روش برشت در برخورد با فاشیسم سراغ ندارم. یا به بیان بهتر: مسئولیت ایجاد می‌کند که فاشیسم را به عنوان یک انحراف معرفی کنیم؛ چه کسی از اینکه در مقابل عیاشان سالو بگوید: «من واقعاً از آن‌ها خوشم نمی‌آید، من فاشیست نیستم چون از کثافت خوشم نمی‌آید»، تسلی نمی‌یابد؟

کوتاه اینکه پازولینی کاری را که نباید انجام می‌داد دو بار انجام داد. از نقطه نظر ارزش، فیلم او هر دو طرف [فاشیست‌ها و طرفداران ساد] را از دست می‌دهد زیرا که در نهایت هرآنچه فانتزی و خیال فاشیسم را در سر دارد، بد است. و هرآنچه ساد را به تصویر کشد، بد است.

و حال که این همه حرف زدیم...؟ اگر علیرغم همه‌ی آنچه گفتیم، در سطح احساس و عاطفه، مقادیری ساد در فاشیسم باشد (مسئله‌ای پیش پا افتاده)، و حتی بدتر، مقادیری فاشیسم در ساد باشد چه؟ مقادیری فاشیسم به معنای فاشیسم نیست. «سیستم فاشیسم» داریم و «جوهر فاشیسم». به همان اندازه‌ای که یک سیستم نیازمند تجزیه و تحلیل است، یک تفکیک و تمییز معقول که می‌بایست ما را از برخورد با هر نوع سرکوبی به مثابه فاشیسم بر حذر دارد نیز ضروری است، زیرا جوهر فاشیسم می‌تواند همه جا پخش شود؛ چرا که فی‌الواقع جوهر فاشیسم تنها یکی از حالاتی است که در آن از قضا «خرد» سیاسی بررانه‌ی مرگ فریادی، که قابل دیدن نیست مگر که رنگی از فانتاسگوماریا بر آن زند، رنگ می‌زند. سالو با آغاز از قیاسی سیاسی که در اینجا تأثیری بی‌برو برگرد دارد این جوهر را برمی‌انگیزد.

فیلم پازولینی که شکستی در بازنمایی (هم در بازنمایی ساد و هم در بازنمایی سیستم فاشیستی) است، به عنوان شناختی مبهم، و بد به کار گرفته شده درون تک تک ما ارزش دارد، شناختی که قطعاً آزارنده است: همه را می‌آزارد، زیرا، به خاطر سادگی خود پازولینی، مانع از آن می‌شود که کسی از طریق عرف و قاعده به روشنی دست یابد. به همین دلیل مانده‌ام آیا پس از این همه خطاهای جورواجور، سالوی پازولینی، با در نظر گرفتن همه‌ی موارد، خود دقیقاً یک ابژه‌ی سادی نیست؟ کاملاً از دست رفته و غیر قابل نجات: فی‌الواقع به نظر می‌رسد هیچ کس را توان نجات این فیلم نیست.

[لینک مقاله اصلی](#)

منتشر شده در روزنامه‌ی لوموند، شانزدهم ژوئن ۱۹۷۶

مترجم انگلیسی: ورنه کُنلی